

## اقدام به جنگ!

### تحلیل الگوی تصمیم‌سازی خارجی آمریکا برای حمله به عراق

نویسنده: اصغر افشاری\*

تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۶/۲۵

تاریخ تأیید مقاله: ۸۳/۸/۵

صفحات مقاله: ۵۵-۸۰

#### چکیده

اگرچه تصمیم‌های حساس و محوری در سیاست خارجی آمریکا، برعهده شخص رئیس جمهور است، اما درک این نکته در خور توجه است که تمامی این تصمیم‌ها مبتنی بر پشتوانه تحلیلی - کارشناسی در ساختار تصمیم‌سازی این دولت می‌باشد. در نوشتار حاضر نویسنده تلاش می‌نماید تا تصویر نسبتاً جامعی از بازیگران و میزان سهم آنها در فرآیند تصمیم‌گیری در آمریکا را ارائه نماید. برای این منظور نخست "الگویی ترکیبی" مبتنی بر الگوی عمومی سیستم‌ها، برای تحلیل و درک سیاست خارجی آمریکا طراحی و ارائه نموده که در آن عناصر مقوم در پنج لایه نهاده، جنبه تحلیل، داده، محیط و بازخورد فهرست شده و نوع ارتباط بین آنها مشخص شده است. در ادامه، مصادیق هر یک از این پنج لایه در هر سه سیاست خارجی آمریکا، معرفی و موضوع‌گیری آنها در قبال مسئله عراق، تشریح شده است. نتیجه آنکه، همواره بازیگران مؤثر در رفتار خارجی این دولت، اهم از شخص بوش و گروه مشاوران وی، وزارت دفاع، تا سطح افکار عمومی داخلی، به‌نوعی حامی طرح حمله به عراق بوده‌اند. در این میان باید از محیط بین‌المللی به عنوان نامساعدترین عامل یاد کرد؛ که آن نیز در جریان تصمیم‌گیری برای تهاجم نظامی آمریکا به عراق، از سوی دولتمردان این کشور مورد بی‌توجهی واقع شد.

#### کلید واژه‌ها:

سیاست خارجی - منافع ملی - نظامی‌گری - نومحافظه‌کاری - ایالات متحده آمریکا - رژیم

بعثی عراق.

\* آقای دکتر اصغر افشاری استادیار و رئیس مرکز تحقیقات در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام است.

## مقدمه

«تغییر در قدرت دولت‌ها و میزان نفوذشان می‌تواند - و باید - رخ دهد. ما امیدواریم که بتوانیم با انتخاب بهترین گزینه، چنان تصمیم‌سازی کنیم که نتایج این تغییرات مثبت باشد.» (Davis & Sweeney, 1999, 12).

چنان‌که "داویس" و "سوینی" اظهار داشته‌اند، مناسبات بین قدرت‌ها، با توجه به تصمیم‌های آنها سمت و سوی واقعی خود را پیدا می‌کند. به همین دلیل است که فرآیند تصمیم‌سازی در مقولات حساسی چون جنگ و صلح، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد. این موضوع اگر چه مسئله‌ای علمی و در واقع انتزاعی تلقی می‌گردد، اما دارای پیامدهای کاربردی زیادی است؛ از جمله می‌توان به: ارتقای میزان شناخت از فرآیند تصمیم‌گیری در سایر کشورها اشاره نمود که می‌تواند به بهبود تحلیل‌های معطوف به رفتار احتمالی بازیگر مورد نظر کمک کند و در اصلاح الگوی تصمیم‌گیری بومی راهنمای خوبی باشد. به عبارت دیگر، می‌توان ادعا کرد که این موضوع می‌تواند در آینده‌شناسی و اصلاح تحلیل‌ها و تصمیم‌ها و در نتیجه، افزایش تحصیل منافع ملی کشور بسیار تأثیرگذار باشد. به همین منظور در مقاله حاضر نویسنده به بررسی موردی تصمیم آمریکا برای حمله به عراق پرداخته است. در این راستا نخست الگوی مناسب تحلیل ارزیابی شده و براساس آن داده‌های موجود درباره تصمیم دولت بوش (برای حمله مزبور) سازماندهی شده است.

## الف - چارچوب تحلیل

«جهت درک هر چه بهتر نحوه تصمیم‌گیری ... حکومت‌ها برای مسایل خارجی‌شان ... لازم می‌آید حداقل دو پرسش را پاسخ بگوییم: اول اینکه چه بازیگرانی در گرفتن تصمیم نهایی ایفای نقش می‌کنند؟ دوم، سهم هر یک از آنها در شکل‌دهی به تصمیم نهایی چه میزان است؟» (Herman, 2001, 47)

اگر چه الگوی دو رکنی پیشنهاد شده توسط "هرمان" در ابتدای قرن بیست و یکم، از سوی پاره‌ای تحلیل‌گران نقد شده و امروزه طیف متعددی از سؤالات اصلی در

عرصه تحلیل سیاست خارجی مدنظر می‌باشد؛ (Hudson, 2002, 1-20) اما در مجموع می‌توان چنین اظهار داشت که این دو سؤال محوری‌ترین - اگر نه تنها - سؤالاتی هستند که باید به آنها پرداخت. لذا قبل از تحلیل موردی سیاست خارجی دولت بوش برای حمله به عراق، لازم می‌آید تا الگوی تحلیلی مناسب برای شناسایی بازیگران مؤثر در اخذ این تصمیم و عوامل تأثیرگذار به نوع رفتار ایشان را طراحی و ارائه نماییم. بدین منظور از رهگذر بررسی سه الگوی عمومی "هرمان" و "کیگلی" و "هیلزمن" تلاش می‌شود تا الگوی جامعی برای درک این رخداد عرضه گردد.

#### ۱- الگوی تحلیل سیستمی هرمان

"مارگارت هرمان"، سیاست خارجی آمریکا را فرآیندی می‌داند که در مقام عمل بر شش رکن اصلی استوار است:

رکن اول؛ شناسایی مشکل: بدین معنا که برای حرکت از وضع موجود و رسیدن به وضع مطلوب، عوامل منفی تأثیرگذاری وجود دارد که "مانع" از تحقق این هدف می‌شوند. شناسایی این موضوعات و تفکیک آنها از مسایل متعارف و جاری، نخستین گام در سیاست به شمار می‌آید.

رکن دوم؛ درک فرصت‌ها و شرایط: سیاست خارجی فرآیندی باز و متحول است؛ لذا لازم می‌آید تا کلیه ظرفیت‌ها و موانع موجود شناسایی، سپس نحوه بهره‌برداری از آنها در نیل به اهداف بررسی شود. به عبارت دیگر، چه بسا بتوان در حالاتی خاص از موانع به مثابه فرصت استفاده کرد؛ و بالعکس.

رکن سوم؛ شناسایی نهادهای تأثیرگذار مشروع: از زاویه این رویکرد اگر چه متولی اصلی سیاست خارجی، وزارت خارجه است، اما این بدان معنا نیست که تمامی تصمیم‌های این حوزه توسط سازمان مزبور اتخاذ می‌شود؛ بنابراین ضروری است که سایر بازیگران مؤثر شناسایی و نقش آنها تبیین گردد.

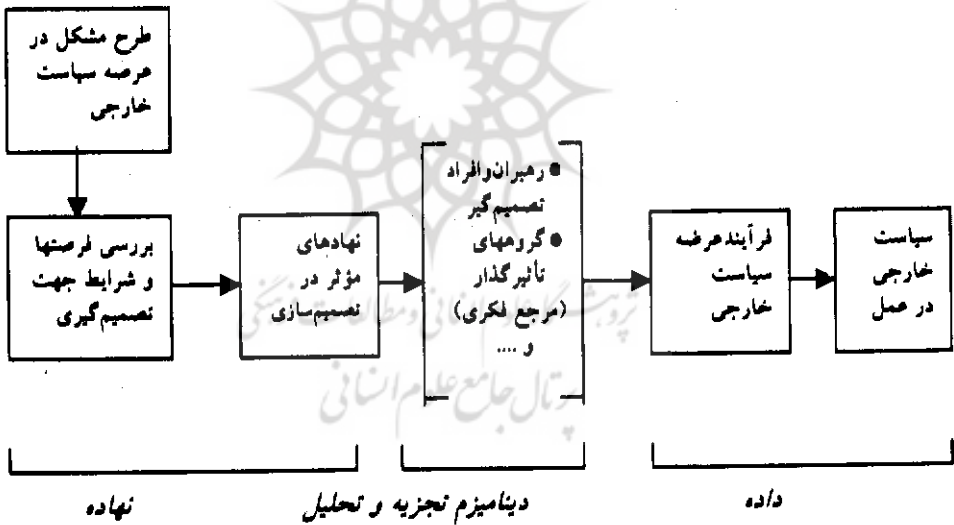
رکن چهارم؛ درک منطقی حاکم بر مناسبات در حوزه سیاست خارجی: هر واحد سیاسی در مقام تصمیم‌سازی، تابع مؤلفه‌های کلانی چون منافع ملی، ملاحظات ایدئولوژیک، ظرفیت شخصی بازیگران و ... می‌باشد که در مجموع منطق رفتاری یک

بازیگر را شکل می‌دهد. درک این منطق برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ضروری است.

رکن پنجم؛ فرآیند عرضه<sup>۱</sup>: پس از طی مرحله تصمیم‌سازی، لازم می‌آید تا تصمیم اتخاذ شده در قالب فرآیند مشخصی به سایر بازیگران انتقال یابد. این مرحله "فرآیند عرضه" نامیده شده است که بطور طبیعی وزارت خارجه از نقش اصلی در آن برخوردار است.

رکن ششم؛ عمل (سیاسی) در عرصه سیاست خارجی<sup>۲</sup>: این مرحله به ظاهری‌ترین لایه سیاست خارجی دلالت داشته و از نحوه عملی شدن استراتژی و پیامدهای عینی آن بحث می‌کند. (Ibid., 83-132)

الگوی هرمان درخصوص روند تصمیم‌سازی در عرصه سیاست خارجی را می‌توان به شکل نمودار شماره ۱ نمایش داد: (Ibid., 52)



نمودار شماره (۱)

- 1- Process Outcome
- 2- Foreign Policy Action

## ۲- الگوی تحلیل سیستمی کیگلی

در الگوی پیشنهادی کیگلی، فرآیند تصمیم‌گیری در سیاست خارجی دارای هفت عنصر اساسی است: (کیگلی و دیگران، ۱۳۸۲، ۳۶-۱۹)

عنصر اول؛ منابع خارجی<sup>۱</sup> : مجموع ملاحظاتی است که از ناحیه سایر بازیگران به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، تصمیم بازیگر ملی را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

عنصر دوم؛ منابع اجتماعی شده<sup>۲</sup> : مجموع تأثیراتی که از ناحیه "جامعه" و هویت جمعی بازیگر، مانند وفاق ملی، موضع‌گیری گروه‌های اجتماعی و ...، ناشی شده و تصمیم‌گیری‌های ملی را متأثر می‌سازد.

عنصر سوم؛ منابع حکومتی<sup>۳</sup> : مجموع ملاحظات ناشی از رفتار و منش بازیگران حاضر در ساختار رسمی قدرت را شامل می‌شود.

عنصر چهارم؛ منابع نقش<sup>۴</sup> : تأثیرات ناشی از "مقام" بر روی افراد که به صورت غیرمستقیم، تصمیم دولتمردان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

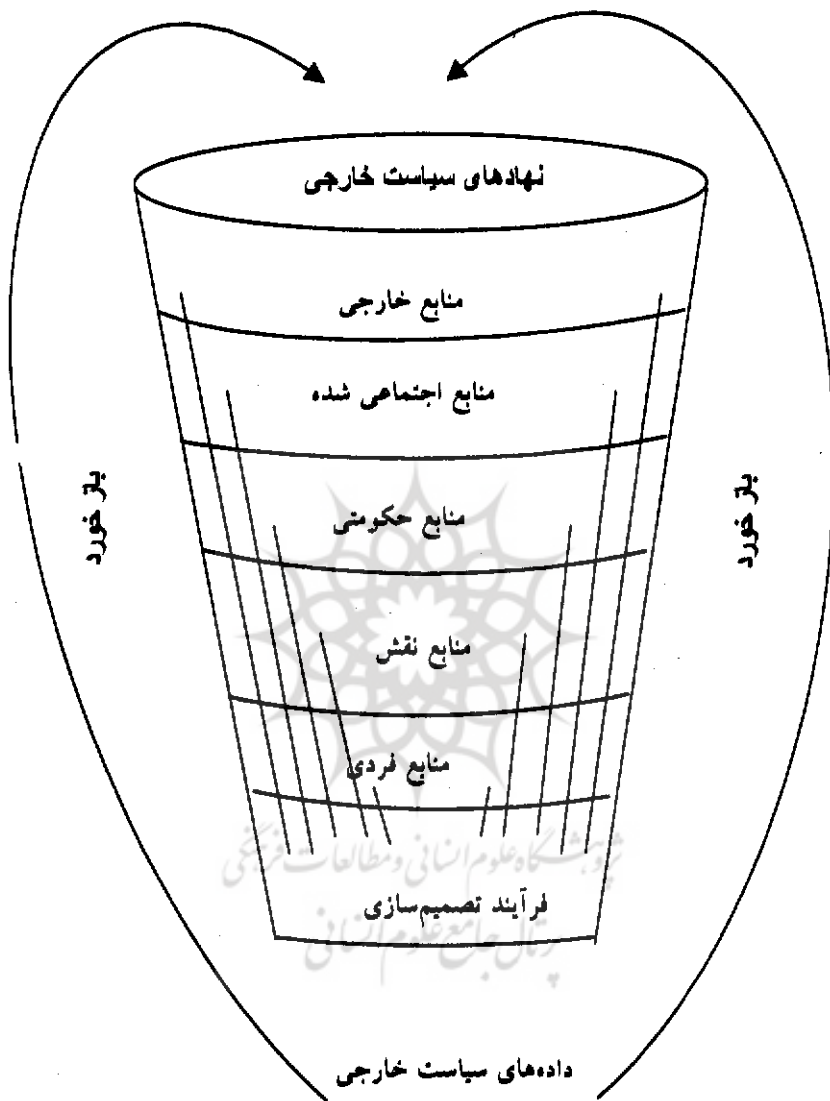
عنصر پنجم؛ منابع فردی<sup>۵</sup> : تأثیرات ناشی از اغراض و علایق فردی و گروهی دولتمردان را شامل می‌شود.

عنصر ششم؛ فرآیند تصمیم‌سازی<sup>۶</sup> : ملاحظات مربوط به سازمان قانونی و اداری اخذ تصمیم‌ها در سیاست خارجی کشور را شامل می‌شود.

عنصر هفتم؛ بازخورد<sup>۷</sup> : تأثیرات ناشی از عملی شدن تصمیم‌ها در عرصه سیاست خارجی و انعکاس آنها بر تصمیم‌های بعدی را در بر می‌گیرد.

بر این اساس الگوی کیگلی در عرصه سیاست خارجی در قالب شکلی قیف مانند (نمودار شماره ۲) ارائه شده است: (همان، ۲۲)

- 1- External sources
- 2- Societal sources
- 3- Governmental sources
- 4- Role sources
- 5- Individual sources
- 6- Policy making process
- 7- Feedback



نمودار شماره (۲)

### ۳- الگوی تحلیل نهادی هیلزمن

"روجرز هیلزمن" رهیافت خویش را بر اساس نقش‌های ارایه شده از سوی بازیگران قرار داده و از این منظر، سیاست خارجی را محصول ابفای نقش از سوی چهار دسته از بازیگران (که در چهار حلقه تصویر شده‌اند) می‌داند:

**حلقه اول :** اشاره به بازیگران محوری دارد که در اخذ تصمیم‌ها نقش اصلی دارد. در این میان، رئیس جمهور آمریکا در کانون این منظومه قرار دارد.

**حلقه دوم :** نزدیکترین بازیگران تأثیرگذار بر تصمیم‌های رئیس جمهور را شامل می‌شود که معمولاً دیدگاه رئیس جمهور را شکل می‌بخشند. در این حلقه مشاوران رئیس جمهور و مقامات سیاسی مربوط به موضوع مورد بحث (وزرای درگیر با موضوع) قرار دارند.

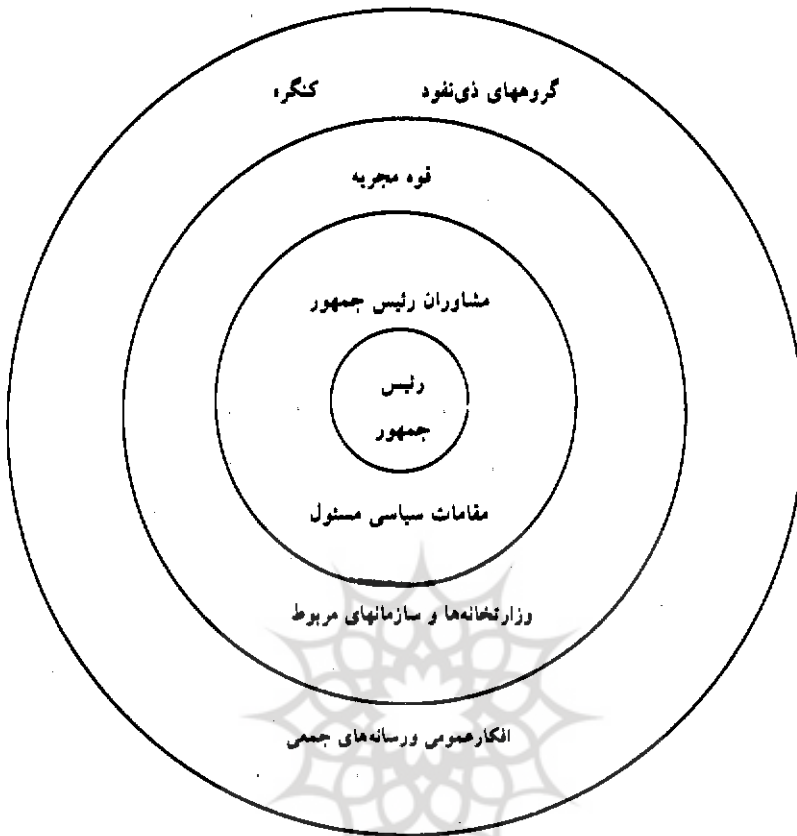
**حلقه سوم :** سازمان اداری نزدیک به مسئله مورد بحث را شامل می‌شود، که به‌طور عمده کارشناسان و مدیران ارشد وزارتخانه‌های مربوطه را دربرمی‌گیرد.

**حلقه چهارم :** در بر دارنده سه دسته از بازیگران است که کنگره، گروه‌های ذی‌نفوذ و افکار عمومی (رسانه‌های جمعی) را شامل می‌شود. این بازیگران در زمینه‌سازی شکل‌گیری یک تصمیم و اجرایی شدن آن، نقش بسزایی را ایفا می‌کنند. (Hilsman, 1967, 541-4)

گرچه مدل بسیط "هیلزمن" متناسب با شرایط دهه شصت طراحی شده، اما به‌زعم برخی از تحلیلگران، ارکان موردنظر به دلیل برخورداری از شالوده‌ای قابل اتکا، ویژگی لازم برای تبدیل به میراثی معتبر را در جهت بررسی سیاست خارجی آمریکا را دارد. به‌گونه‌ای که امروزه نیز الگوی تحلیلی وی (اما با بازیگرانی متفاوت) همچنان موضوعیت دارد. به عبارت دیگر، جنگ سرد در طیف بازیگران مزبور (و نه عوامل ساختاری چهارگانه)، تحول ایجاد نموده است. (Kentlelon, 2002, 144-210; & Bennett, 2000; & Duncan & Goddard, 2003, 229-253)

ملاحظات چهارگانه بالا به صورت نمودار شماره (۳) ارائه شده است : (Hilsman,

*Op. Cit.*, 541)



نمودار شماره (۳) پژوهشگاه مطالعات فرهنگی

۴- الگوی جامع (پیشنهادی مؤلف) از *ژورنال جامع علوم انسانی* با عنایت به عناصر مثبت در الگوی پیشین و کارآمدی الگوی تحلیل سیستمی برای تجزیه و تحلیل فرآیندها، نگارنده الگویی ترکیبی پیشنهاد می‌نماید که بر پنج رکن اصلی استوار است:

رکن اول؛ نهاده‌ها: مجموع اطلاعاتی که پیرامون یک موضوع از کانال‌های مختلف وارد سیستم تصمیم‌گیری می‌شود را شامل می‌گردد.



رکن دوم؛ جعبه سیاه تجزیه و تحلیل : اصلی‌ترین کانون در مقام تصمیم‌سازی در سیاست خارجی را شامل می‌شود که دارای سه لایه مهم می‌باشد. مقام عالی تصمیم‌گیر در سیاست خارجی (رئیس جمهور)، سازمان اجرایی مرتبط با موضوع (وزارتخانه‌های دفاع، خارجه و ...)، دیگر بازیگران مختلف که اقدام به تأثیرگذاری بر روی مقامات لایه دوم می‌نمایند (لابی‌ها، مراکز پژوهش و ...).

رکن سوم؛ بازخورد : واکنش‌های ناشی از محیط داخلی و یا خارجی در قبال تصمیم اخذ شده را شامل می‌شود.

رکن چهارم؛ محیط : ملاحظات تأثیرگذار محیط داخلی و خارجی بر دستگاه سیاست خارجی را در برمی‌گیرد.

رکن پنجم؛ سیاست خارجی : این رکن به عنوان "داده" سیستم مطرح می‌باشد که در عرصه عمل، می‌توان شاهد نقش‌آفرینی آن بود.

در پایان این بحث، جهت آشنایی بیشتر با استحکام تحلیلی این نظریه، باید افزود که اعتبار الگوهای منتج از نظریات مختلف، معمولاً بر اساس سه شاخه زیر قابل ارزیابی می‌باشد. (Renshon & Larson, 2003; & Pfaltzgraff, 1984)

شاخص اول؛ شمول عنصری : منظور لحاظ نمودن کلیه بازیگرانی است که در تحقق یک فرآیند - کم یا بیش - حضور دارند. بر این اساس الگوهایی که بنابه دلایل مختلف از محاسبه و تحلیل نقش برخی از بازیگران عاجزند، در مقام تحلیل، از نتایج ضعیف‌تری برخوردار می‌باشند.

شاخص دوم؛ شمول رویکردی : الگوهایی که مبتنی بر رویکردی واحد بنا شده‌اند و از این حیث بسیط می‌باشند، در مقام مقایسه با الگوهایی که چندبُعدی بوده و موضوع را از وجوه مختلف مورد مطالعه قرار می‌دهند، به مراتب ضعیف‌تر هستند. به همین دلیل است که مطالعات بین رشته‌ای و تئوریهای پیچیده، امروزه از اعتبار و روایی بالاتری برخوردار می‌باشند.

شاخص سوم؛ شمول ارتباطی : چنان‌که "گریستوفر هیل" به‌درستی اظهار داشته، فرآیند سیاست خارجی را تنها با شناسایی تمام عوامل مؤثر در آن نمی‌توان درک و تحلیل کرد. (شمول عناصری) برای این هدف لازم است تا "ارتباطات" بین عناصر نیز مشخص شود.

(Hill, 2003, 37-50) به همین دلیل است که الگوهایی که در آن مناسبات عوامل کاملتر، مشخص شده‌اند (شمول ارتباطاتی) نسبت به سایر الگوها کارآمدتر هستند. بر این اساس مشخص می‌شود که الگوی پیشنهادی مؤلف از سه حیث بر الگوهای پیشین ممتاز است:

اولاً: در مقام لحاظ نمودن عناصر از جامعیت بیشتری برخوردار است؛

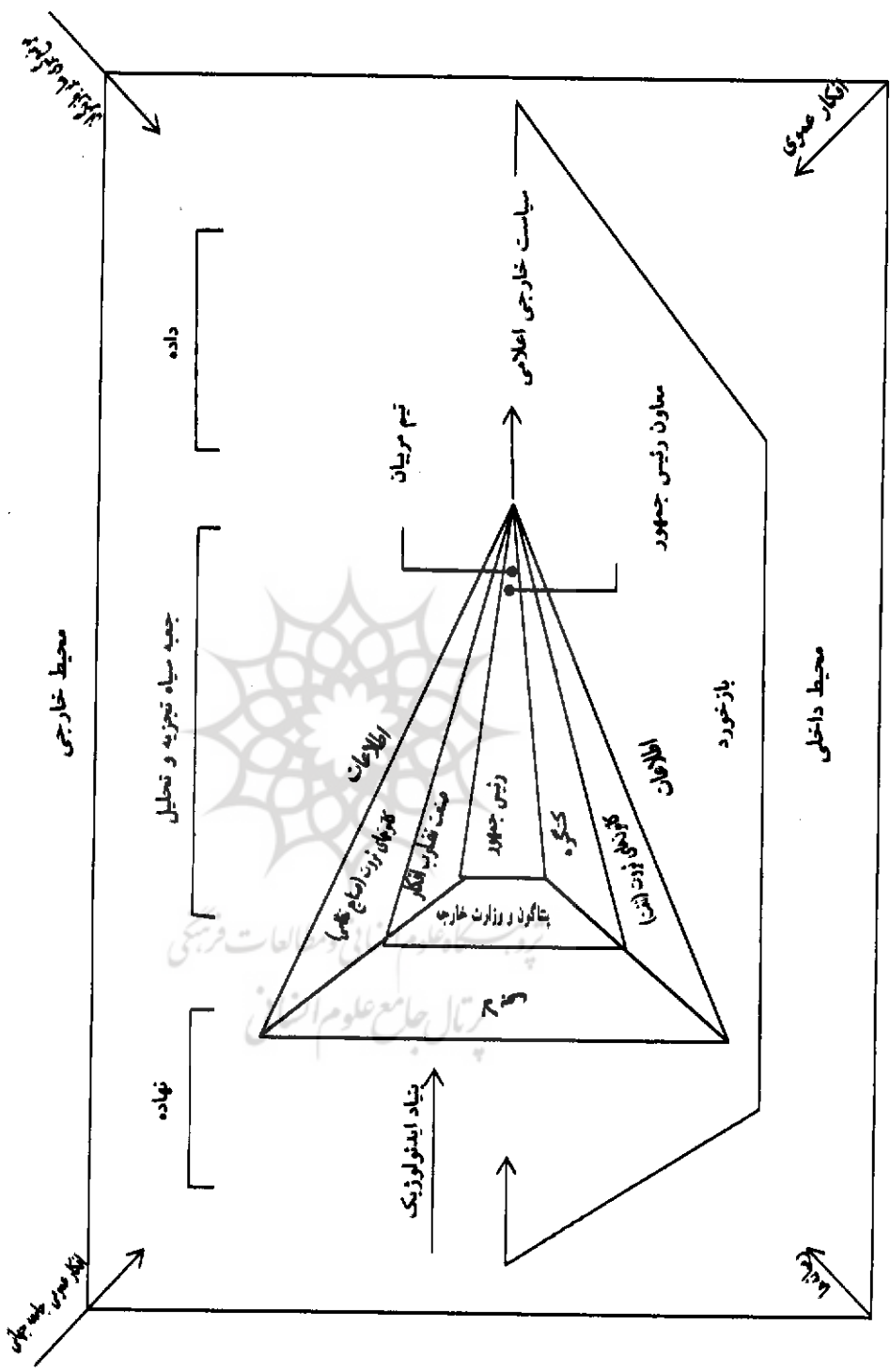
ثانیاً: جامع رویکردهای سه‌گانه در الگوهای پیشین است؛

ثالثاً: دارای سازمان ارتباطاتی است. (نگاه کنید به نمودار شماره ۴).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

اقدام به جنگ : تحلیل الگوی تصمیم‌سازی خارجی آمریکا برای حمله به عراق



## ب - مطالعه موردی

حال با عنایت به الگوی جامع پیشنهادی مؤلف، می‌توان در ذیل پنج بخش اصلی به تجزیه و تحلیل فرآیند تصمیم‌گیری دولت بوش برای حمله به عراق، پرداخت.

## اول. بنیاد ایدئولوژیک حمله به عراق

دستگاه سیاست خارجی آمریکا، همانند بسیاری از سیستم‌های اجرایی دیگر، از یک "بنیاد ایدئولوژیک" برخوردار است که رکن اصلی و مهمترین نهاده نظام سیاسی را شکل می‌دهد. در خصوص نهادهای نظام سیاست خارجی دولت بوش (پسر)، باید افزود که نهادهای مزبور در مورد عراق یکسویه و متمایل به ترغیب دستگاه سیاست خارجی به حمله بوده‌اند؛ زیرا تمامی آنها از یک سرچشمه ایدئولوژیک، که از آن به نومحافظه‌کاری یاد می‌شود، تأثیر پذیرفته‌اند.

در واقع نومحافظه‌کاری، به عنوان موتور محرکه سیاست خارجی کابینه فعلی ایالات متحده، در برخورد با رژیم بعثی حتی در حل و فصل عمده منازعات کاربرد زور را به مثابه یک ابزار کار آمد، توجیه می‌نماید. در خصوص روند شکل‌گیری و نضج طیف مزبور، باید افزود که مطابق تحلیل "جفری کوهن" در جامعه آمریکا به صورت سستی همواره دو گروه، یعنی محافظه‌کار و لیبرال، تأثیرگذار بوده‌اند (Cohen, 1996). حال آنکه از زمان کارتر به این سو، شاهد شکل‌گیری جوانه‌های جریان سومی می‌باشیم که از آن به نومحافظه‌کاری یاد می‌شود. این گروه که در دوره ریگان رشد و ترقی پیدا کرده و در دوره بوش پدر و کلینتون به اوج خود رسیده بودند؛ در دوران بوش پسر توانستند زمام امور را در آمریکا به‌دست گیرند و بدین وسیله، نگرش خیر و شری خود را که از لئواشتراس به ارث برده بودند، در سطح عمل سیاسی حاکم سازند. (Daalder & Lindsay, 2003, 9-10) نتیجه آنکه نگرش نومحافظه‌کار، ایده‌پرداز اصلی جنگ با عراق به شمار می‌آید که در مقاطع مختلف سعی در عملی ساختن این ایده نموده است. برای مثال دیک چنی از شخصیت‌های کلیدی نومحافظه‌کار در کابینه فعلی آمریکا که در دوره بوش پدر مسئولیت وزارت دفاع را برعهده داشت، در همان زمان به صورت جدی از طرح برخورد نظامی با کره جنوبی، لیبی، عراق، سوریه و ایران (طرح پنتاگون) حمایت

می‌نمود. (نصیری، ۱۳۸۲، ۱۷۶) در دوره کلیتون این نگرش از سوی مشاور امنیت ملی کاخ سفید دنبال شد و بالاخره توسط چنی و پیروان او در دوره بوش پسر وارد دستور کار دولت آمریکا گردید. "پرل" از مهمترین متنفذین طیف مزبور (نومحافظه‌کار) در مورد عراق به همان درونمایه طرح پنتاگون اشاره می‌نماید:

"تغییر در عراق ... و چند کشور دیگر در خاورمیانه، امری ضروری است."  
(محمّدی و پرلم، ۱۳۸۲، ۹)

"جیم گریسون" مؤسس و رئیس مؤسسه غیرانتفاعی World Forum، بر این نکته پافشاری می‌نماید که ایدئولوژی حاکم، برای آمریکای معاصر دلالت بر آن دارد که این کشور می‌تواند - و باید - در جایگاه "امپراتور جهانی" قرار گیرد؛ لذا برخورد قاطع با کلیه بازیگرانی که در مقابل تحقق این الگو ایستاده‌اند، جهت اثبات برتری بلامنازع آمریکا ضروری و امری امنیتی به شمار می‌آید. (Garrison, 2004)

دوم. نگاه دستگاه تصمیم‌گیر و موضوع حمله به عراق

«انقلابی که بوش در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کرد از یک جهت بر این ایده استوار بود که ... آمریکا باید قدرتمندانه در عرصه جهانی ظاهر شده و به شکل تهاجمی بر ضد تهدیدات احتمالی با هدف نابودی آنها عمل نماید. (Daalder & Lindsay, Op.Cit., 13)

ادعای "ایو اچ. دآلدرد" و "جیمز ام. لیندسی" از نقش مؤثر اراده افرادی چون بوش و تیم اجرایی او در تعیین سمت و سوی سیاست خارجی آمریکا حکایت دارد. از این منظر ملاحظات زیر در خور توجه‌اند:

۱- جورج بوش (پسر) به عنوان رئیس‌جمهور، از چند زاویه با ایده حمله به عراق موافق بوده است:

۱-۱- از حیث میراث تاریخی؛ او پرورش یافته فرهنگی به شمار می‌آید که ضمن آشنایی با سیاست، و قواعد مؤثر در آن، از حیث داشتن گرایش‌های تند، ماجراجویی، نژادپرستی و اعتقادات افراطی مسیحی شناخته شده می‌باشد. یعنی مجموع ویژگی‌های فرهنگی این خانواده، مؤید "نظامی‌گرایی" است. (همان، ۱۹-۵۳)

۱-۲- از حیث قانونی؛ بوش به عنوان رئیس جمهوری در کانون نظام تصمیم‌گیری سیاست خارجی قرار دارد و قانون براساس "اصل ضرورت یک صدایی" در عرصه سیاست خارجی، وی را صاحب صلاحیت ویژه می‌نماید. در واقع بهره‌گیری از الگوی هامیلتونی<sup>۱</sup> زمینه‌های حاکمیت بلامنازع بوش در صحنه سیاست و حکومت آمریکا را از آن وی کرده‌است که حاصل آن، ترجیح و اولویت خواست رئیس جمهور بر سایر ملاحظات است (ر. ک: ونیکوف و مک‌کوربیک، ۱۳۸۱، ۲۴۲-۲۳۸). بنابراین بوش از حیث قانونی نیز فرصت و امکان تحمیل اراده خود را در این حوزه می‌یابد.

۱-۳- بوش از نظر شخصیت؛ فردی افراطی و با نگرش "سیاه - سفیدی" به شمار می‌آید که توانسته است به میزان زیادی خواسته‌های شخصی خود را در عرصه سیاست خارجی دنبال نماید. در این زمینه می‌توان به دیدگاه "سوروز" اشاره کرد که حتی تغییر به عمل از ۱۱ سپتامبر را مقوله‌ای کاملاً فرد محور ارزیابی می‌کند:

«اینکه ۱۱ سپتامبر چه تأثیری بر سیاست خارجی بگذارد، سؤالی نیست که بتوان پاسخ آن را در ماهیت آن رخداد جستجو کرد؛ بلکه بیشتر از آن باید دید شخص جرج دبلیو بوش آن را چگونه تصویر کرده و پاسخ داد...» (Soros, 2004, 2-3)

اگر چه این ادعا اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، نمی‌توان منکر این واقعیت شد که علایق و تحلیل‌های شخصی بوش، نقش مؤثری در تحولات سیاست خارجی و از جمله به عراق داشته است. به تعبیر جف سیمونز<sup>۲</sup>:

حمله به عراق در واقع تصمیمی بود که جورج بوش (پسر) خیلی قبل از این به انجام آن رسیده بود؛ او تمایل بسیار داشت تا میراث ناتمام به‌جای مانده از پدرش را به اتمام برساند. (سیمونز، ۲۰۰۳، ۱۷-۸)

۲- گروه مشاوران (مربیان)

به‌طور عمومی مشاوران (مربیان) رئیس جمهور از طرح حمله به عراق حمایت کرده و آن را به وی توصیه کرده‌اند. باید توجه داشت که در دستگاه تصمیم‌گیری آمریکا، رئیس جمهور می‌تواند حسب نیاز برای مسایل خاص و یا به‌صورت موردی

مشاورانی را به استخدام بگیرد. با این حال نباید تصور کرد که مشاوران جنبه تشریفاتی دارند؛ بلکه با عنایت به توانمندی‌های شخصی بعضی از آنها به عامل مؤثر در تعیین تصمیم رئیس جمهور تبدیل می‌شوند. برای مثال "لیزا رایس" مشاور امنیتی وقت رئیس جمهور آمریکا، چنین توانمندی از خود نشان داده و بسیاری از تحلیلگران سیاست خارجی، بر این اعتقادند که سیاست خاورمیانه‌ای بوش - بویژه در حمله به عراق - به میزان زیادی از دیدگاه‌های تحلیلی وی متأثر است (Daalder & Lindsay, *Op. Cit.*, 3-22).

وی در ۱۸ ماه مه ۲۰۰۳ در این خصوص اظهار داشت:

«در تمام جهان ... صدای مردم برای اجرای اصلاحات به گوش می‌رسد ... به محض اینکه صدام از تهدیدهای عمده و یکی از حامیان تروریسم، از صحنه محو شود، روند صلح خاورمیانه جان تازه‌ای خواهد گرفت.» (خلیلی، ۲۲۲).

در مجموع می‌توان تیم متشکل از "رایس، ولفوونیز، آرمیتاژ، رابرت بلک ویل، استفان هادلی، ریچارد پرل، دوزاخیم و روبرت زویلیچ" را، که به میزان زیادی متأثر از نوحه‌های کاری هستند، شکل‌دهنده اصلی دیدگاه بوش در خصوص ضرورت حمله به عراق ارزیابی کرد.

### ۳- معاون رئیس جمهور

اگر چه معاون رئیس جمهوری از حیث قانونی به‌طور کامل تحت‌الشعاع اختیارات رئیس جمهور است، اما شخصیت ویژه دیک چنی باعث شده‌است که این پُست از موقعیتی ممتاز برخوردار شود؛ به‌گونه‌ای که تحلیلگران با عنایت به سابقه فعالیت‌های قبلی چنی، و نوع ارتباط سازمانی‌اش با بوش، بر این اعتقادند که او کاملاً مورد اعتماد رئیس جمهور است. این عنصر باعث می‌شود تا او به "همه کاره کاخ سفید" شهرت یافته و تأکید وی بر ضرورت برخورد با صدام به سیاست رسمی مورد نظر بوش تبدیل گردد. (لوران، ۱۳۸۲، ۶-۵) از جمله وی بیان داشته است که:

«هیچ شکی نیست که صدام حسین سلاح‌های کشتار جمعی دارد. هیچ شکی نیست که آنها را جمع کرده تا بر ضد دوستان، متحدین و خود ما به کار برد ... زمان در جهت منافع ما پیش نمی‌رود، خطر عمل نکردن به مراتب بیشتر از عمل کردن است.» (همان، ۱۱).

در واقع باید گفت که همین باورها و عبارات است که عیناً در نطق‌های بوش و در دستورکار دولت وی، انعکاس یافته‌اند.

#### ۴- پنتاگون

یکی از نکات قابل توجه در حوزه نظام تصمیم‌سازی خارجی آمریکا، تأثیرگذاری فراوان وزارت دفاع در آن است؛ به گونه‌ای که امروزه شیوه تأثیرگذاری مزبور کاملاً پذیرفته شده است. به همین دلیل است که فعالیت‌های خارجی وزارت دفاع و عملی شدن آموزه‌های این وزارتخانه، به شدت بر تلاش‌های وزارت خارجه برتری دارد. (معاونت سیاسی خارجی، اردیبهشت ۱۳۸۲، ۸۲-۸۱). این موضوع از ناحیه فعالیت‌های تجاری - تسلیحاتی تقویت شده و کارشناسان را بدانجا رهنمون می‌شود که نقش این وزارتخانه را در حوزه سیاست خارجی مهمتر از وزارت خارجه قلمداد کنند. (Berkowitz, 2003, 46-59) این موضوع با روی کار آمدن رامسفلد تأیید بیشتری می‌گیرد؛ زیرا که وی به عنوان مشاور اصلی رئیس جمهور، در همه مسایل دفاعی از حیث نگرش و اصول رفتاری (رک: لوران، پیشین، ۲۵-۲۴؛ محمدی و برحلم، پیشین، ۷۵-۷۱)، بر توسعه کاربرد نیروی نظامی تأکید دارد و در بحران عراق نیز با تأکید بر استراتژی "متوازن‌گر" (مشهور به نظریه و برنامه رامسفلد) برخورد نظامی با عراق را تنها راه حل ممکن برای تأمین منافع ملی آمریکا، قلمداد می‌کرد.

#### ۵- وزارت خارجه

این وزارتخانه به دلیل ارتباط نزدیک با تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی و حضور کارشناسان اجرایی متعدد در پیکره آن، خواهان کاربرد روشهای غیرنظامی به منظور تأمین منافع ملی آمریکا - بویژه روشهای اقتصادی - می‌باشد. لذا در بحران عراق نیز نخست همین موضع‌گیری از سوی وزارت خارجه عرضه گردید (معاونت سیاسی خارجی، تیر ۱۳۸۲، ۷۹-۷۸). با این حال چنان که دکترین "درگیری گریزنی بوش در خاورمیانه" نشان می‌دهد، اصل برخورد نظامی در قالب "ائتلاف محدود یا وسیع" می‌تواند نتایج مطلوبی ببار بیاورد (اشناین، ۱۳۸۱، ۴۸). در بحران عراق به دلیل مخالفت افکار عمومی و برخی از



اعضای اتحادیه اروپایی، این وزارتخانه به گرایش‌های محافظه‌کارانه گرایید و بدانجا رسید که هزینه‌های سرنگونی صدام، بیش از منافع آن برای آمریکاست. بنابراین باید با حزم و احتیاط با آن برخورد کرد؛ زیرا این اقدام روحیه ضد آمریکایی را در منطقه افزایش می‌دهد:

«رهبران کشورهای حوزه خلیج فارس به شدت از سیاستهای بوش در خاورمیانه، ناامید شده‌اند ... در دراز مدت، رهبران عرب از جمله سران کشورهای کرانه خلیج فارس، ... با فشار فزاینده ملت خود برای کاهش یا حتی پایان دادن به حضور نظامی آمریکا مواجه خواهند بود.» (حجار، ۱۳۸۱، ۶۸)

اما آنچه به مدیریت این مشکل به نفع بوش منجر شد، شخصیت ویژه شخص وزیر خارجه، کالین پاول، بود. او سیاستمداری زیرک ارزیابی می‌شود که مدال قهرمانی در عرصه‌های نظامی را برای خود کسب کرده و شخصیتی محافظه‌کار و در مواقع ضروری، قاطع دارد. لذا مشاهده می‌شود که در مقام طرح این ایده، موضعی محافظه‌کارانه اتخاذ می‌نماید، اما چون عزم دولت بر انجام حمله جزم می‌شود، به مثابه «همکاری مؤثر» در صحنه حاضر می‌گردد. وی در زمان حمله بوش پدر به عراق نیز همین موضع را اتخاذ کرد و در بحران بالکان نیز به همین ترتیب عمل نمود و در تمام این موارد پس از مخالفت اولیه به عاملی مؤثر تبدیل شد (لوران، پیشین، ۱۳۲-۱۲۹؛ محمدی و برحلم، پیشین، ۷۱-۶۵). به نظر می‌رسد، این بار نیز پاول همین الگو را تجربه نمود. بنابراین چنی و رامسفلد بخوبی توانستند با تأکید بر اجرای استراتژی خود، در نهایت همراهی پاول را کسب کنند. به عبارت دیگر مخالفت وزارت خارجه اساساً جنبه سلبی نداشته و بوش از این ناحیه، در مسیر اجرای طرح پیشنهادی پنتاگون با تردید روبه‌رو نشد.

## ۶- جامعه اطلاعات

اگر چه جامعه اطلاعاتی آمریکا متنوع و غیرمتمرکز است، اما از این نظر که CIA در تحولات خارجی از تحرک بسیار بالایی برخوردار است، نقش این سازمان مورد توجه قرار می‌گیرد. (Writz & Johnson, 2004) در ارتباط با CIA آنچه بیش از هر عامل دیگری حائز اهمیت می‌نماید، دسترسی به اطلاعاتی است که بطور غیرمستقیم نتیجه کلیه

تحلیل‌ها را مشخص می‌سازد. در بحث عراق نیز این نکته بخوبی درک می‌شود؛ زیرا که این سازمان به دلیل تأثیرپذیری زیاد از وزارت دفاع در عمل به مدافع طرح حمله به عراق تبدیل شد و در نهایت توانست با رفع پاره‌ای از شبهات مربوط به ضرورت حمله به عراق (کمال، ۱۳۸۲، ۲۷۱-۲۶۳)، ایده جدایی رژیم یعنی از مردم عراق و بی‌بنیاد بودن این حکومت را ترویج، (پرسش و پاسخ‌ها ...، ۱۳۸۱، ۲۹-۲۸) و بالاخره با ارائه گزارش مبنی بر توانمندی‌های غیرمتعارف عراق که قابلیت کاربرد بر ضد منافع آمریکا دارد (چاسکی، ۱۳۸۱، ۲۰۹-۱۹۱)، تصویری از عراق را در ذهن مردم و دولتمردان آمریکایی بسازد که به‌زعم تحلیل‌گران "تیر خلاص" بر پیکر رژیم یعنی بود و انجام حمله را قطعی ساخت.

## ۷- کنگره

"رژ اینگلیش" از تحلیل‌گران مسایل داخلی آمریکا، در تحقیق خود از وجود مرزی بین سیاست داخلی و خارجی در آمریکا سخن گفته که به‌نوعی قلمرو نفوذ رئیس جمهوری را از قلمرو نفوذ کنگره مشخص می‌سازد. با این حال کنگره به‌طریق مختلف در تصمیمات دولت در عرصه سیاست خارجی تأثیرگذار است. این امر می‌تواند به تحدید رئیس جمهور کمک کند (English, 2003, 122). در پروژه عراق این موضوع کم و بیش قابل مشاهده است، اما آنچه چشمگیر است اینکه نقش کنترلی - نظارتی کنگره در سیاست‌های جدید جمهوریخواهان تا حدودی کم‌رنگ می‌شود. بویژه آنکه توفیق جمهوریخواهان در انتخابات کنگره به ایجاد حمایت منحصربه‌فردی از سیاست‌های رئیس جمهور منجر می‌شود که حمله به عراق نیز در آن معنا و مفهوم می‌یابد. نتیجه این تحولات پس از ۱۱ سپتامبر، به همراهی کنگره با رئیس جمهور کمک می‌کند و در نتیجه - به تعبیر استیون میلر - کنگره قانع شد که انجام این کار به نفع منافع آمریکا است. (میلر، ۱۳۸۱، ۴۵-۳۹)

## ۱- سایر بازیگران

گذشته از شش بازیگر بالا، می‌توان به طیف دیگری از بازیگران اشاره داشت که به‌نوعی تحت‌الشعاع شرایط قرار داشته‌اند و در مجموع به‌صورت تأییدکننده در صحنه تصمیم‌گیری حاضر شده‌اند. برای مثال، می‌توان به شورای امنیت ملی اشاره داشت که در فراز و فرود تاریخی خود، در دوران بوش پسر متأثر از نقش برجسته وزارت دفاع،

رسالتی تأیید‌آمیز و توجیه‌گر یافته و طرح حمله به عراق را تأیید می‌کند (ر.ک: بیکلی و دیگران، پیشین، ۵۲۳-۴۹۹). همین‌طور می‌توان به کابینه اشاره داشت که به دلایل مزایای اقتصادی اشغال عراق، رویکردی مثبت به موضوع داشته و در گفت و گو با بوش مؤید طرح حمله می‌شود (Chomsky, 2003, 121-123). ملاحظاتی از این قبیل، حکایت از آن دارد که در نهایت عمده بازیگران مطرح در صحنه تصمیم‌سازی خارجی آمریکا، با حمله به عراق موافق بوده‌اند. این امر در مصمم نمودن بوش به انجام این طرح بسیار مؤثر بوده است.

#### سوم. تصمیم‌سازان

منظور از تصمیم‌سازان، بازیگرانی است که اگر چه در دستگاه رسمی تصمیم‌گیری حضور ندارند، به دلیل تولید اندیشه و ارایه طرح‌های تخصصی و یا نفوذی که بر عناصر تصمیم‌گیر دارند، می‌توانند ایده‌های خود را به درون ساختار رسمی قدرت منتقل سازند. در این ارتباط دو گروه قابل توجه‌اند:

#### ۱- صنعت تضارب آرا

منظور از "تضارب آرا" ایجاد کانون‌های مطالعاتی - پژوهشی‌ای است که در آن کارشناسان مختلف به تولید اندیشه برای عرصه سیاست خارجی می‌پردازند. این اقدام به دلیل اهمیتی که در آمریکا دارد، به فعالیتی اقتصادی تبدیل شده و آن را به یک "صنعت"<sup>۱</sup> بدل ساخته است. نکته در خور توجه آن که: به دلیل تأثیرگذاری بالای این مؤسسات و نهادها، شاهد تکثر و تنوع آنها می‌باشیم که در نهایت هدایت تخصصی تصمیم‌های ملی را هدف قرار می‌دهند. (Stone & Denham, 2004, 1-14) از رهگذر مطالعه متون ارایه شده از سوی این نهادها در بحران عراق، می‌توان نتیجه گرفت:

اولاً، عمده این مؤسسات اصل برخوردار نظامی آمریکا با عراق را ضروری و کارآمد می‌دانند؛ برای مثال به طرح ایده موسوم به "تغییر رژیم" مراجعه شود که از سوی "مؤسسه واشنگتن برای سیاستگذاری خاور نزدیک"<sup>۲</sup> با مشارکت بیش از سی تن از

1- Think Tank Industry

2- WINEP

کارشناسان حوزه خاورمیانه تهیه و ارایه گردید (حجاز، پیشین، ۷۱-۷۰). "مؤسسه ابتکار آمریکا برای تحقیق در سیاستگذاری عمومی"<sup>۱</sup> از دیگر مؤسسات معتبر است که بوش بدان علاقه ویژه‌ای دارد، به گونه‌ای که رئیس جمهور سختران ویژه اجلاس سالیانه این مؤسسه در ۲۶ فوریه ۲۰۰۳ بوده است. این مؤسسه نیز طی یک پروژه تحقیقاتی مستقل، طرح "تغییر رژیم صدام حسین" را تهیه و ارائه داده است که از آن به عنوان خطوط اصلی سیاست خارجی بوش در بحث عراق نیز یاد می‌شود (معاونت سیاست خارجی، ۱۳۸۲، ۸۳-۸۲).

ثانیاً، شاهد شکل‌گیری طیف اندکی از نظرات انتقادی نسبت به سیاست نظامی آمریکا در برخورد با عراق از سوی برخی از این مؤسسات می‌باشیم. البته ادعای این مؤسسات نفی برخورد با صدام حسین نیست، بلکه نقد اقدام یکجانبه آمریکا به دلیل هزینه‌های احتمالی آن است. برای مثال، "موقفه صلح و امنیت بین‌المللی کارنگی" طرح برکناری صدام با کمک ایران را عرضه می‌دارد که هزینه سرنگونی را متوجه ایران سازد. (جامسکی، پیشین، ۱۷۰-۱۶۶)

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که صنعت تضارب آرا حامی اصل حمله نظامی، ولی با ملاحظه ضرورت کاهش هزینه‌های احتمالی بوده است.

## ۲- لابی‌ها

لابی‌ها را می‌توان آشکارترین بازیگران تصمیم‌ساز در سیاست خارجی آمریکا ارزیابی کرد. این گروه امکانات لازم را برای کانون‌های مایل به نفوذ در تصمیمات سیاست خارجی فراهم می‌آورند (کیگلی و همکاران، پیشین، ۴۴۵-۴۳۸). نظر به اینکه: اولاً، عمده لابی‌های فعال در آمریکا به‌نوعی در ارتباط با کانون‌ها و تفکرات حامی صهیونیسم هستند؛ ثانیاً، اصل مقابله با صدام حسین و تضعیف عراق در راستای منافع رژیم صهیونیستی ارزیابی می‌شود؛ و بالاخره آنکه، لابی حامی رژیم یعنی در آمریکا وجود خارجی ندارد (همان، ۴۴۱)؛ می‌توان چنین اظهار داشت که جریان قاطع در حوزه لابی‌ها بر ضرورت حمله قاطع و کوبنده به عراق تأکید داشته است. افزون بر

آنکه لابی‌های وابسته به وزارتخانه‌ها نیز بیشتر از وزارت دفاع متأثر بوده‌اند، این امر سبب شد تا روح حاکم بر این حوزه به اصل حمله متمایل باشد. (معاونت سیاسی خارجی - آینده روابط ...، ۱۳۸۲؛ حجار، پیشین)

#### چهارم. ملاحظات محیطی

چنانکه اکثر تحلیلگران اظهار داشته‌اند، ملاحظات مربوط به افکار عمومی در نهایی شدن یک تصمیم در عرصه سیاست خارجی بسیار تأثیرگذار است. در حد نوشتار حاضر لازم است، دو محیط مورد بررسی قرار گیرد:

#### ۱- محیط داخلی

با تأمل در شرایط داخلی جامعه آمریکا، مشخص می‌شود که در پی رخداد ۱۱ سپتامبر، نسبت اقتصاد به امنیت که از فردای جنگ جهانی دوم به نفع اقتصاد در اذهان مردم آمریکا شکل گرفته بود؛ به نفع امنیت دستخوش تغییر شد و موضوع صدام به کمک رسانه‌های جمعی، به موضوعی امنیتی در ذهن مردم آمریکا تبدیل شد. بنابراین در این دوره است که چند پدیده به صورت همزمان شکل می‌گیرد. نخست آنکه میزان حساسیت مردم آمریکا به مسایل سیاست خارجی افزایش می‌یابد؛ (التخاری، ۱۳۸۲)؛ دوم، کانون‌های تأثیرگذار بر افکار عمومی با دخالت دولت، خط مشی واحدی را اتخاذ می‌کنند، تأثیر آنها بشدت افزایش می‌یابد؛ سوم، این کانون‌ها در راستای درخواست دولت فعال می‌شوند؛ در نتیجه، صدام در نظر اکثر مردم (بالغ بر ۷۶ درصد) تهدید عینی و واقعی برای امنیت ملی آمریکا است. (ر.ک: معاونت سیاسی خارجی، ۱۳۸۲، ۷۸-۸۸) نتیجه آنکه محیط داخلی برای انجام عملیات حمله به عراق مساعد ارزیابی می‌شود. گرچه در جریان حمله به افغانستان، همراهی افکار عمومی تا این اندازه وجود نداشت.

#### ۲- محیط خارجی

محیط خارجی، متحول‌ترین و نامساعدترین فاکتور برای حمله به عراق را شامل می‌شود که تأثیر آن را می‌توان در محورهای زیر مشاهده کرد:

اولاً، متحدان استراتژیک آمریکا در جریان این پروژه دچار تزلزل می‌شوند. نفس بروز گسست بین کشورهای حامی و مخالف حمله به عراق در اتحادیه اروپایی، موضوعی مهم ارزیابی می‌شود که گذشته از چرایی آن، پدیده‌ای تأمل برانگیز می‌نماید. (Leonard & Leonard, 2003; Hogwood & Roberts, 2003, 1-19)

ثانیاً، قدرت‌های برتر جهانی در خصوص اهداف آمریکا در اجرای این پروژه به شدت دچار تردید شدند. بنابراین روند اعتراض جهانی توسعه یافت. نوع برخورد کشورهای چون روسیه و چین در این ارتباط تأثیرگذار و درخور تأمل بود.

ثالثاً، عمده قدرت‌های منطقه‌ای، موضعی منفی و یا حداقل خنثی اتخاذ نمودند که برآورنده نیاز آمریکا برای کسب حامی جهت حمله نبود. این موضوع بویژه در سطح کشورهای مهم جهان اسلام و منطقه چشمگیر است. (حجار، پیشین، ۶۹-۶۵)

رابعاً، موضع‌گیری انفعالی سازمان ملل متحد و واکنش بسیاری از کشورها به این اقدام، در توسعه قلمرو نارضایتی بر ضد سیاست آمریکا بسیار مؤثر بوده و آن را تبدیل به نقطه ضعف اساسی پروژه حمله نمود. (Duggette, 2002)

ملاحظات از این قبیل، نشان می‌دهد که محیط خارجی جهت اجرای سیاست‌های دولت بوش برای حمله به عراق، مناسب نبوده است. اما آنچه در این ارتباط در خور توجه می‌باشد، عزم دولتمردان آمریکا برای اجرای این پروژه متأثر از آموزه‌های نومحافظه‌کاری به روش یکجانبه‌گرایی است؛ که در نهایت انجام این طرح - علی‌رغم مساعد نبودن محیط خارجی - را به دنبال داشت. به عبارت دیگر، دولت بوش نشان داد که در سیاست خارجی خود کمترین اهمیت را برای افکار عمومی در جامعه جهانی قایل است.

#### نتیجه‌گیری

«هیچ چیز امکان تحققش نمی‌رود، مگر با توجه به نقش افراد؛ و هیچ چیز امکان استمرار نمی‌یابد مگر با وجود نهادها.» (Smith, 2004, 10)

با عنایت به مجموع ملاحظات که در ارتباط با پروژه حمله آمریکا به عراق در این نوشتار آمد، می‌توان استنتاج نمود که :

- ۱- حاکمیت بینش نومحافظه‌کارانه بر دستگاه حکومتی آمریکا آن را به حمله عراق سوق داده است.
- ۲- جورج بوش پسر از حیث فردی و شخصیتی، بازیگری رادیکال و موافق با آموزه کاربرد نیروی نظامی در عرصه سیاست خارجی می‌باشد.
- ۳- تیم مریبان و مشاوران رئیس جمهور، عموماً از میان کارشناسان حامی ایده نظامی‌گری و موافق حمله به عراق بوده‌اند.
- ۴- جامعه اطلاعاتی متأثر از وزارت دفاع با ارایه اطلاعات یکسویه، در زمینه توجیه ضرورت و امکان حمله به عراق، از نقش مهمی برخوردار بوده‌است.
- ۵- کنگره آمریکا متأثر از شرایط داخلی و نتیجه انتخابات، در عمل به همسویی با دولت - و در نتیجه کاهش نقش نظارتی - سوق داده است.
- ۶- عمده بازیگران تصمیم‌ساز - صنعت تضارب آرا و لابی‌ها - موافق حمله به عراق بوده‌اند و حداکثر در مقام نقد، به اتخاذ تدابیری برای کاهش هزینه‌های احتمالی قائل بوده‌اند.
- ۷- محیط داخلی با کمک رسانه‌ها، سیاست‌های مرکزگرای دولت بوش و با استعانت از شوک امنیتی ۱۱ سپتامبر، به حداقل ضروری برای همراهی با دولت جهت اجرای این سیاست در عرصه خارجی، هدایت شده است.
- ۸- روح حاکم بر کابینه و شورای ملی، تحت تأثیر از گرایش‌های رئیس جمهور و فعالیت‌های وزارت دفاع، به حمایت از طرح حمله رضایت داده است. افزون بر آنکه منافع اقتصادی اجرای موفق این طرح نیز بی‌تأثیر نبوده‌اند.
- ۹- محیط خارجی نا مساعدترین حوزه برای انجام این طرح بوده است که به دلیل کم اعتباری آن در اندیشه نومحافظه‌کاران و باور به اینکه افکار عمومی را می‌توان ساخت، در عمل توجه درخوری واقع نمی‌شود. در واقع این حوزه فقط در حد ایجاد تأخیر در اجرای پروژه تأثیر داشته و مانع از تحقق آن نشد.

## منابع فارسی

- ۱- اشناین، کنت، "دکترین درگیری گزینشی بوش در خاورمیانه"، ترجمه رحمان فهردان پور، برداشت اول، سال ۱، ش ۴ (شهریور ۱۳۸۱).
- ۲- افتخاری، اصغر، سومین شوک امنیتی ۱۱ سپتامبر، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی (گزارش راهبردی)، ۱۳۸۲).
- ۳- پرسش و پاسخ سنا، سیا و وزارت خارجه آمریکا، (تهیه و ترجمه)، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱).
- ۴- چامسکی، نوآم، ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق، ترجمه بهروز چندقی، (تهران: مؤسسه انتشاراتی عصر رسانه، ۱۳۸۱).
- ۵- حجار، سامی، آمریکا در خلیج فارس: چالش‌ها و چشم‌اندازها، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱).
- ۶- خلیلی، اسد...، "جایگاه خاورمیانه در استراتژی امنیت ملی جدید آمریکا"، در: کتاب آمریکا (۱)، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران).
- ۷- سیمونز، جیف، استهداف العراق، (بیروت: مرکز الدراسات الوحده العربیه، ۲۰۰۳).
- ۸- العراق: الغزو، الاحتلال - المقاومة؛ شهادات من خارج الوطن العربی، (بیروت: مرکز الدراسات الوحده العربیه، ۲۰۰۳).
- ۹- کمال، محمدمصطفی، "حوادث ۱۱ سپتامبر و امنیت ملی آمریکا"، ترجمه محمدرضا بلودی، نهفت، سال ۳، ش ۱۱ (پاییز ۱۳۸۲).
- ۱۰- کیگلی، چارلز دبلیو. و دیگران، سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند، ترجمه اصغر دستمالچی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲).
- ۱۱- گزارش تحقیقاتی، جنگ در دو میدان اصلی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲).
- ۱۲- لوران، اریک، جنگ بوش‌ها، ترجمه سوزان میرفندرسکی، (تهران: نی، ۱۳۸۲).
- ۱۳- محمدی، حسن و پرحلم، امیررضا، بوش و همراهان، (تهران: آسونه، ۱۳۸۲).
- ۱۴- معاونت سیاست خارجی، "آمریکا را بهتر بشناسیم (۱)"، برداشت اول، سال ۲، ش ۸ (اردیبهشت ۱۳۸۲).



- ۱۵- معاونت سیاست خارجی، "آمریکا را بهتر بشناسیم (۵)"، برداشت اول، سال ۲، ش ۸ (اردیبهشت ۱۳۸۲).
- ۱۶- معاونت سیاست خارجی، "آمریکا را بهتر بشناسیم (۳)"، برداشت اول، ش ۱۰ (تیر ۱۳۸۲).
- ۱۷- معاونت سیاست خارجی، "آینده روابط آمریکا - سوریه پس از صدام"، برداشت اول، سال ۲، ش ۲ (خرداد ۱۳۸۲).
- ۱۸- معاونت سیاست خارجی، "دیدگاههای موجود در آمریکا نسبت به عراق"، برداشت اول، سال ۲، ش ۱ (خرداد ۱۳۸۲).
- ۱۹- میلر، استیون ای.، "قمار بر سر جنگ"، جنگ آمریکا و عراق، مترجم ناشر (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۱)
- ۲۰- نصیری، هاشم، "نقد استراتژی آمریکا در خاورمیانه"، در: کتاب آمریکا، (مجموعه مقالات) (ج ۱)، (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲).
- ۲۱- وتیکوف، یوجین آر. و مک‌کورمیک، جیمز ام. (ویراستاران)، سرچشمه‌های درونی سیاست خارجی آمریکا، ترجمه جمشید زنگنه، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱).

#### English Reference

- 1- Bennett, H., *The American Presidency 1945-2000*, (Stroud, Sutton, 2000).
- 2- Bertucci, G. And Duggette, S. M. (eds.), *The Turning World*, (The United Nation & International Institute of Administrative Sciences Brussels, 2002).
- 3- Chomsky, Noam, *Hegemony & Survival*, (London : Penguin Books, 2003).
- 4- Cohen, Jeffrey, *Politics & Economic Policy in the United States*, (Boston : H.M. Co., 1996).
- 5- Daalder, Ivo & Lindsay, James M., *America Unbound : The Bush Revolution in Foreign Policy*, (Washington D.C : Brookings Institute Press, 2003).
- 6- Davis, Jacquelyn K. And Sweeney, Michael. *Strategic Paradigms 2025*, (U.S. : The Institute for Foreign Policy Analysis Inc., 1999).

- 7- Duncan, Russell and Goddard Joseph, *Contemporary America*, (Palgrave, 2003).
- 8- English, Ross, *The United States Congress*, (Manchester & New York : Manchester University Press, 2003).
- 9- Garrison, Jim, *America As Empire* (San Francisco : Berret \_ Koehler Publishers Inc., 2004).
- 10- Herman, Margaret G., "How Decision Units Shape Foreign Policy", in, Joe D. Hagan and M. Herman (eds.), *Leaders, Groups, and Coalition* (Oxford : Blackwell, 2001).
- 11- Hill, Christopher, *The Changing Politics of Foreign Policy*, (Palgrave, 2003).
- 12- Hogwood, P. & Roberts, G., (eds.), *European Politics Today*, (Manchester: Manchester University Press, 2003).
- 13- Hudson, Valerie M., "Foreign Policy Decision - Making : A Touchstone For International Relation Theory in Twenty - first Century", in, Richard Snyder & et.al. (eds), *Foreign Policy Decision - Making*, (Palgrave, 2002).
- 14- Kentleton, John, *President & Nation : The Making Modern America* (Palgrave, 2002).
- 15- Leonard, Dick & Leonard, Mark (eds.), *The Pro-European Reader*, (London: Palgrave. 2003).
- 16- Pfaltzgraff, Robert, *National Security Guide : The Decision-Making Process* (Archon Books, 1984).
- 17- Renshon, Stanley A., & Larson, D., *Good Judgment in Foreign Policy* (U.S., Rowman & Littlefield Pub. 2003).
- 18- Smith, Michael, *Europe's Foreign and Security Policy* (Cambridge : C. U. P., 2004).
- 19- Soros, George, *The Bubble of America Supremacy*, (London : Weidenfeld & Nicolson, 2004).
- 20- Stone, Diane & Denham, Andrew, *Think Tank Traditions*, (Manchester: Manchester University Press, 2004).
- 21- Writz, Jim, & Johnson, Joch (eds.), *Strategic Intelligence : Windows in to Secret World*, (Roxbury Pub. Com. 2004).